

الأصول الثلاثة:

اصول سه گانه:

الأصل الأول: المُستخلف

اصل اول: مستخلف (خدا)

وهو الله سبحانه وتعالى أو الحقيقة.
مستخلف، خدای سبحان یا همان حقیقت است.

هناك طريقان للتصديق بوجود الحقيقة الغائبة الشاهدة الموجدة لهذا العالم:
دو طریق برای تصدیق به وجود آن حقیقت غایب شاهدهی که این عالم را خلق کرده است، داریم:

الأول: طريق الوحي

اول: طريق وحي

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) [الكهف: 110].

«بگو که من فقط بشری مثل شما هستم؛ به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یکتاست؛ پس آن که امید به لقای پروردگارش دارد باید عمل شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک قرار ندهد» [14].

يجب أن يعي أي إنسان أنه من غير المنطقي أن يقوم هو بغلق أذنيه عن سماع ما وراء الجدار، ثم يقول - عناداً وتعنتاً - لمن سمعوا: لا يوجد شيء خلف الجدار. فالمفروض أولاً أن أفتح أذني وأحاول السماع، وعندها إذا لم أسمع كما سمعوا، يمكنني أن أحكم أنه لا يوجد شيء خلف الجدار.

هر انسانی باید این را بفهمد که منطقی نیست که گوشش را از شنیدن صدای پشت دیوار ببندد و سپس از روی عناد و لجبازی، به کسانی که می‌شنوند بگوید: چیزی پشت دیوار نیست؛ چون لازم است که اول گوش خود را باز کنم و سعی کنم بشنوم و در آن هنگام اگر آن چه که آن‌ها شنیدند را نشنیدم، می‌توانم حکم به این بدهم که چیزی پشت دیوار وجود ندارد.

الحق، إنَّ طريق الوحي هو الطريق الأصل والأشرف، وأوله التصديق بوجود الحقيقة (أو الله سبحانه)، ولكنه يمتد إلى ما بعد التصديق وهو المعرفة وهي علة الخلق [15]، ويكون ابتداءً بالاستعداد للسمع من الحقيقة، ومن ثم بالتجرد والإخلاص للحقيقة الموجدة لهذا الكون، حتى تسمع روح الإنسان من الحقيقة الحكيمة، ويثبت له الوجود والحكمة، ومن ثم تبدأ رحلته إلى المعرفة، فيسمع من الله ومن رسله بالوحي في الرؤيا والكشف، بل حتى يصل الأمر إلى أن يسمع الإنسان حتى الجمادات [16]، وهو طريق الأنبياء والأولياء، والمفروض أنه طريق كل ولد آدم، ولكنهم يعرضون عن ربهم وهو يناديهم، وينشغلون في الدنيا فيغفلون. وربما كانت أفعالهم خبيثة كمعاداة أولياء الله حتى يغشى قلوبهم الرين فلا يسمعون ولا يعون، (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) [المطففين: 14].

در حقیقت، طریق وحی راه برتر و شریف‌تری است و آغازش تصدیق به وجود حقیقت (خدای سبحان) است، ولی به مراحل بعد از تصدیق یعنی معرفت که

علت آفرینش است نیز کشیده می‌شود. [17]) آغاز این راه از آمادگی برای شنیدن حقیقت شروع می‌شود، پس از آن به وسیله تجرّد و اخلاص برای آن حقیقتی که این جهان را به وجود آورده تا جایی می‌رسد، که روح انسان مستقیماً از آن حقیقت حکیم می‌شنود و برایش وجود و حکمت ثابت می‌شود و از آن به بعد، سفر خود را به سمت معرفت آغاز کند؛ به این ترتیب از خدا و رسولانش از طریق وحی در رؤیا و کشف بشنود، بلکه کار به جایی می‌رسد که انسان حتی صدای جمادات را هم می‌شنود. [18]) این همان طریق انبیاء و اولیاء الهی است؛ و فرض آن است که همه فرزندان آدم باید همین طریق را بیمایند، اما متأسفانه آن‌ها از خداوند رو بر می‌تابند، و درحالی که خداوند آن‌ها را فرا می‌خواند، مشغول دنیا گشته و غافل می‌شوند؛ و چه بسا اعمال خبیثی مانند دشمنی با اولیاء الهی انجام دهند تا زنگار، همه دل‌شان را فرا بگیرد و در نتیجه چیزی نشنوند و چیزی درک نکنند: «چنین نیست، بلکه آن‌چه می‌کردند دل‌شان را چون زنگار در برگرفته است» [19].

وبما أن هذا الطريق كما بيّنت يمتد إلى ما بعد التصديق، فلا بأس أن نتوسع قليلاً في مسألة المعرفة التي هي علة خلق الإنسان.
از آن جا که این طریق، همچنان که بیان شد به مراحل بعد از تصدیق نیز کشیده می‌شود، پس ناچار باید اندکی درباره مسئله معرفت که علت آفرینش انسان است بیشتر بدانیم.

المعرفة: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [الذاريات: 56].
معرفت: «جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا پرستند» [20].

الإنسان بالأساس مفطور على معرفة الله، لأنه خلق على صورته، أي أن الإنسان هو تجلي الله في عوالم الخلق. فالصورة كما نعرف تحكي الحقيقة بقدر ما، ولكن لما أعرض عامة الناس عن سبيل الله وانشغلوا بالدنيا وغفلوا عن ربهم وكان المتذكرون منهم خاصة وقليل فقط، كالنجوم المضيئة في ظلمة السماء؛ كانت مشيئة الله - ولرحمته - أن اختار رسلاً من هؤلاء الخاصة الذين تذكروا وسمعوا، وأرسلهم ليذكروا الغافلين المشغولين بالدنيا ويعرفونهم الطريق ويسيروا بهم إلى الله، لينجوا بعض هؤلاء الغافلين ويتذكروا ويعرفوا بفضل الله وبفضل هؤلاء الناجين الأوائل. إذن، الأصل أن الناس كلهم يتذكرون ولا يحتاجون من يذكرهم. فلو كان هناك رسول فالمفروض أن يعرفوه حتى دون إعلانه عن نفسه.

انسان اساساً بر معرفت خدا سرشته شده است، چون بر صورت و شكل خدا خلق شده است؛ يعنى انسان تجلى الله در عوالم آفرينش است. همان طور كه مى دانيم صورت و شكل هر چيز تا اندازه اى حكايته و بيانگر حقيقت آن چيز است، اما هنگامى كه عموم مردم از راه خدا اعراض کرده و مشغول دنيا گشته و از پروردگارشان غافل شده و متذکران گروه خاص و اندكى شدند كه در آسمان تاريك مانند ستاره مى درخشند، مشييت و اراده خدا به سبب رحمتش به اين تعلق گرفت كه رسولانى را از بين همين گروه خاص و اندكى كه شنيدند و متذكر شدند، انتخاب كند؛ و آنها را فرستاد تا غافلان و مشغولان به دنيا را متذكر شوند و راه را به آنها نشان داده و آنها را به سمت خدا حركت دهند تا بعضى از اين غافلان نجات يابند و متذكر شوند و فضل خدا و برترى اين نجات يافتگان نخست را دريابند. بنا بر اين، اصل اين است كه همه مردم متذكر شوند و نيازمند كسى نباشند كه آنها را به ياد خدا بيندازد؛ اگر خداوند رسولى مبعوث كند، فرض اين است كه بدون معرفى خودش به عنوان رسول، مردم او را بشناسند.

(وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) [البقرة: 282].

«و از خدا پروا كنيد و خدا به شما مى آموزد و خدا به همه چيز داناست» ([21]).

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) [الكهف: 110].

«بگو که من فقط بشری مثل شما هستم؛ به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یکتاست؛ پس آن که امید به لقای پروردگارش دارد باید عمل شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک قرار ندهد» ([22]).

ولو أنهم غفلوا، فالمفروض أن المتذكر (الرسول) - الذي أرسله الله لهم ليسلك بهم الطريق الذي أضعوه بغفلتهم - لا يحتاج إلى الكثير ليذكرهم. حتى اگر مردم غافل شدند، باز هم واجب است که آن متذکر -رسولی که خدا به سویشان فرستاده تا آنها را به راهی ببرد که به سبب غفلتشان، آن را ضایع کرده‌اند- برای تذکر آنها به رسالت خویش، به چیز زیادی نیاز نداشته باشد.

بل المفروض أن خليفة الله لا يحتاج أكثر من الإعلان عن نفسه. والمفروض أن الناس قادرون على التعرف على خليفة ربهم وإلههم الذي يمكنهم الاتصال به ومعه دائماً وسؤاله عن رسوله، هذا هو الأصل إن كانوا أناساً محافظين على فطرتهم وإنسانيتهم وإن كانوا غافلين، ولهذا بين القرآن أن الأنبياء وإبراهيم لم يكونوا يحتاجون أكثر من إعلان دعواتهم، أي الأذان: (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) [الحج: 27]. فالآية واضحة؛ أذن يا إبراهيم، والناس يأتوك على عجلة بمجرد أن يعلموا بإعلانك عن دعوة الله التي تحملها ([23])، لأنهم سيتذكرون ويتصلون بربهم ويعلمون منه أمر رسوله وأحقيته، بل المفروض أنهم متذكرون مثلك، ويعرفونك قبل أن تؤذن، ولكنهم للأسف انشغلوا بالدنيا حتى ذكرتهم أنت فانتبهوا.

بلکه فرض این است که خلیفه خدا به چیزی بیش از معرفی خود نیاز ندارد؛ و مفروض این است که مردم قادر بر شناخت این مسئله باشند که او خلیفه پروردگار و خدای آنهاست که خودشان می‌توانند به او متصل شده و درباره این شخص (رسول) از او سؤال کنند. این همان اصل و اساس است، اگر مردمی باشند که

مراقب اصل فطرت و انسانیت‌شان بودند، هرچند غافل شده باشند. برای همین قرآن کریم بیان کرده که انبیاء و ابراهیم (ع) به چیزی بیش از اعلام رسالت و دعوت‌شان نیاز نداشتند و این همان اذان است: «و مردم را ندای حج ده تا پیاده و سواره بر مرکب‌های سبک‌رو از هر راه دوری به‌سوی تو بیایند» ([24]). این آیه روشن است، یعنی ای ابراهیم، ندا ده و مردم باید با شتاب به سمت تو بیایند، به محض این که بفهمند که تو دعوت الهی که حاملش هستی را اعلام کردی، [25] چون آن‌ها به‌زودی متذکر شده و به پروردگارشان متصل می‌شوند و از نزد خدا امر و ولایت آن رسول و حقانیتش را می‌یابند؛ بلکه واجب است که آن‌ها مانند خود رسول متذکر باشند و تو را قبل از آن که ادعای رسالت کنی بشناسند، اما متأسفانه مشغول دنیا شدند تا جایی که رسول، آن‌ها را تذکر می‌دهد تا بیدار شوند.

إذن، فالناس يأتوك بمجرد أن تعلن، أما غير الناس أو الذين نكسوا فطرتهم حتى لم يعد من اللائق أن يسموا ناس، فهؤلاء أكيد لا ينفعهم لا أذان ولا أي شيء آخر. وبين الناس وبين من نكسوا فطرتهم هناك كثير ممن لو ثوا فطرتهم وأنفسهم بقدر ما، فهم يحتاجون لأشياء أخرى غير الإعلان والأذان، وهي ما نسميها بالأدلة لمعرفة خليفة الله أو قاتون معرفة الحجة.

بنابراین، خداوند به ابراهیم (ع) می‌فرماید: مردم به محض آن که اعلام رسالت کردی باید نزد تو بیایند، اما انسان‌نماها یا همان کسانی که فطرت‌شان را وارونه و آلوده کرده‌اند به نحوی که دیگر نمی‌توان آن‌ها را انسان نامید، قطعاً این اعلام و اعلان و اذان برایشان سودی ندارد و هیچ کار دیگری هم برایشان سودمند نیست. بین مردم و بین اصحاب فطرت‌های وارونه شده، بسیار هستند کسانی که فطرت و جان‌شان را تا اندازه‌ای آلوده کرده‌اند، لذا نیازمند چیزهای دیگری غیر از

اعلام و اذان هستند؛ که همان چیزی است که ما به آن می‌گوییم ادله شناخت خلیفه خدا یا قانون معرفت حجت.

ولرحمته سبحانه وتعالى لم يكتف بإرسال الرسل مع أنه فضل منه سبحانه، بل أمر رسله بالإعلان عن دعواتهم، رغم ما سيتحملة رسله وأحبائه سبحانه من أعدائه بسبب هذا الإعلان. بل ولسعة رحمته سبحانه وتعالى لم يكتف بكل هذا حتى أرسل مع رسله الآيات والبيانات (الأدلة الواضحة الجلية لكل طالب حق)، حتى لا يبقى عذر لمعتذر ولا حجة لمحتج مهما كان هذا العذر واهناً وهذه الحجة داخضة، (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) [النساء: 165]. فمع أنه - كما بينا - لا حجة حقيقية لهم، ولكنه الكريم الرحيم اعتبرها حجة لهم لعظم كرمه. فأرسل الرسل بالآيات والبيانات ليقطع دابر هذه الحجة الموهومة. ومع هذا - وللأسف - فهؤلاء المتمردون عديمو الحياء الذين أعطاهم الله الفرصة بعد الأخرى من غير استحقاق، سيطلبون فرصة أخرى، (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ) [غافر: 11].

اما خداوند به سبب رحمتش به فرستادن رسولان اکتفا نکرد، با این که همین ارسال، نیز از فضل است، بلکه بیش از این، به رسولانش امر کرد که دعوت خویش را اعلان کنند، علی‌رغم آن‌چه که رسولان و اولیای خدا از دشمنان خدا به سبب همین ادعا متحمل می‌شوند؛ بلکه به سبب سعه رحمتش به این همه نیز اکتفا نکرد تا این که با رسولانش آیات و بیانات (دلایل آشکار روشن برای هر طالب حقیقتی) فرستاد تا دیگر عذر و حجتی برای کسی باقی نماند، هرچند این عذر بی‌اساس و آن حجت باطل باشد. «رسولانی بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم تا برای مردم، حجتی بر خدا بعد از این رسولان باقی نماند و خداوند صاحب عزت و حکمت است» [26]. با وجود این که - همان‌طور که بیان کردیم - هیچ حجت و عذر حقیقی برای مردم وجود ندارد، اما خداوند کریم و مهربان، به سبب عظمت کرامتش این بهانه‌های واهی را هم حجت شمرد؛ در نتیجه رسولان

را با آیات و بیانات فرستاد تا ریشه این حجت و عذر موهوم را قطع کنند. با این همه باز هم متأسفانه این متمردان و سرکشان بی حیائی که بارها خداوند بدون هیچ گونه استحقاق و شایستگی به آنها فرصت عنایت کرد، فرصت دیگری می طلبند: «گفتند: پروردگارا، دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده کردی؛ پس ما به گناهان خود اعتراف کردیم؛ پس آیا راهی برای برون رفت هست؟» ([27]).

ولكي نتصور المسألة أكثر أضرب هذا المثال: لو كان لديك عمل ما وكلفت به شخصاً معيناً، وهو لا يؤديه بسبب إهماله وكسله، وعندما تسأله لِمَ لَمْ تؤدي العمل؟ سيأتيك بأعذار واهية غير حقيقية. فيقول لك مثلاً: أحتاج كذا وكذا لأداء العمل. فأنت لتقطع عليه أعذاره وحججه الواهية - مع علمك بأنها أعذار واهية كاذبة - تحقق له مطالبه، وهكذا كأنك اعتبرتها أعذار وحجج حقيقية، وكما يقول المثل المعروف: اتبع الكذاب إلى عتبة الباب، (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنُخْرِى) (إطه: 134). فالمسألة من هذا الباب ولا يتصور أحد أن للناس حجة حقيقية على الله، سواء أرسل رسل أم لم يرسل، سواء كان مع الرسل آيات وبيانات وأدلة، أو كانت أيديهم خالية إلا من ذكر الله.

برای این که مسئله را بیشتر و بهتر تصور کنیم، این مثال را ذکر می کنیم: اگر شما کاری داشته باشی و شخص معینی را مکلف به انجام آن کنی، در حالی که او به سبب اهمال و تنبلی آن را انجام نمی دهد و هنگامی که از او بپرسی که چرا کارت را انجام ندادی، برایت عذر و بهانه های واهی و غیر حقیقی می آورد و مثلاً می گوید: برای این کار به فلان و بهمان نیازمندم؛ و شما برای این که عذر و بهانه های واهی او را ریشه کن کنی (با این که می دانی بهانه های واهی و دروغین هستند) نیازمندی هایش را برایش فراهم می کنی، به گونه ای که گویا آن بهانه ها را عذری حقیقی حساب کرده ای، همچنان که در ضرب المثل معروف عربی می گویند: ((آدم دروغ گو را تا پشت در دنبال کن)). «و اگر ما قبل از آن، آنها را

با عذابی نابود کرده بودیم، هر آینه می‌گفتند که چرا به سمت ما رسولی نفرستادی تا از آیات تو تبعیت کنیم قبل از آن که ذلیل و خوار شویم؟» [28]. بنابراین، مسئله از این باب است و هیچ‌کس تصور نکند که مردم واقعاً بر خدا حجتی حقیقی دارند، خواه رسولانی فرستاده باشد یا نفرستاده باشد و خواه آن رسولان آیات و بیانات و دلایلی داشته باشند یا دست‌شان خالی از هر دلیلی جز یاد خدا باشد.

إِنَّ، فالمطلوب من كل إنسان أن يتذكر ويخلص ليكون نبياً يوحى إليه ويعرف الحقيقة وما يریده منه بارئہ سبحانہ، فقد فطره الله على هذا وخلقه لهذا وهو ممتحن ليكون هكذا، (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [الذاریات: 56]. (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) [البقرة: 282].

بنابراین، مطلوب است که هر انسانی خودش متذکر و اهل یاد خدا و اخلاص باشد تا خودش نبی گردد و به او وحی شود و حقیقت و آنچه خدا از او می‌خواهد (تکلیفش) را بشناسد، چون خداوند او را بر همین ویژگی و استعداد سرشته و امتحان می‌گردد تا که چنین شود: «و جن و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند» [29]. «و تقوای خدا پیشه کنید و خداوند شما را می‌آموزد و خدا بر همه چیز داناست» [30].

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) [الكهف: 110].

«بگو که من فقط بشری مثل شما هستم؛ به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یکتاست؛ پس آن که به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در پرستش پروردگارش شریک قرار ندهد» [31].

ولكن للأسف أكثر الناس يركنون إلى ظلمة هذا العالم الجسماني ويغفلون عن ربهم. فلا يسلك هذا الطريق وهو طريق الوحي إلا قليل، كأنبيا الله ورسله وأوليائه سبحانه. ففتح الله لبقيّة بني آدم طريق الواسطة أو الخليفة الذي يوصلهم ويعرفهم، وهكذا ظهر مع فتح طريق الواسطة أصلاً آخران مرتبطان بالمستخلف الواجب معرفته سبحانه، وهما الخليفة والرسالة التي يحملها للتعريف.

اما متأسفانه بیشتر مردم به ظلمت این عالم جسمانی روی می آورند و از پروردگارشان غفلت می کنند؛ در نتیجه این طریق (طریق وحی الهی) را جز گروه اندکی مانند انبیاء و اولیاء الهی نمی پیمایند. به همین سبب، خداوند برای دیگر فرزندان آدم، راه واسطه یا خلیفه ای که آن ها را برساند و با خدا آشنا کند، گشود. با گشایش طریق واسطه و خلیفه، دو اصل دیگر که مرتبط با مستخلف (خدایی که شناختش واجب است) نیز آشکار شد و آن دو اصل همانا خلیفه و رسالتی است که او برای معرفی خدا حمل می کند.

[110]. سورة كهف، آیه 110.

[15]. "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" [الذاريات: 56] أي ليعرفون.

[16]. الجمادات أو المواد عموماً هي مصدر الحياة البكتيرية والنباتية والحيوانية وأيضاً كل مظاهر الحياة من نسخ ونمو وحركة ماهي إلا عمليات كيميائية إذا نظر لها في حدود هذا العالم المادي، وبالتالي فلا يوجد فرق حقيقي بين نبات وحيوان وبكتريا وجماد، وإنما الفرق فقط في تركيب هذه المواد بصورة جعلتها مؤهلة لعملية النسخ الذاتي وما نتج عنه خلال عملية التطور.

[17]. (جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا بپرستند) (ذاریات، 56) ، یعنی مرا بشناسند.

[18]. جمادات یا به طور کلی همه مواد، منشأ حیات باکتریایی و گیاهی و حیوانی هستند. همچنین همه مظاهر حیات (نسخ و رشد و حرکت) اگر در حدود همین عالم مادی به آن ها نگریسته شود، چیزی جز عملیات شیمیایی نیستند و در نتیجه تفاوت حقیقی بین نبات و حیوان و باکتری و جماد وجود ندارد؛ و تفاوت تنها در نوع ترکیب این مواد است، به گونه ای که آن ماده را شایسته عملیات تولید مثل (تبدل و تغیر) و نتایج عملیات تکامل می کند.

[19]. قرآن کریم، سورة مطّفين، آیه 4.

[20]. قرآن کریم، سورة ذاریات، آیه 56.

[21]. قرآن کریم، سوره بقره، آیه 282.

[22]. قرآن کریم، سوره کهف، آیه 110.

[23]. وهذا ما قاله ورثة إبراهيم (عليه السلام) وهم الخاصة المخلصون لله من ذرية إبراهيم (عليه السلام) (حيث أسكنهم إبراهيم (عليه السلام) بأمر الله قرب البيت الحرام ليكونوا هم أئمة الناس الذين يؤذنون بالحج وبقيمون الصلاة أي يقومون بدين الله سبحانه بعد أبيهم إبراهيم (عليه السلام) فيجب على الناس أن يأتوهم كما وجب على الناس إتيان أبيهم إبراهيم (عليه السلام) من قبل، "رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ" [إبراهيم: 37].

في الكافي - الكليني: ج 1 ص 392 - 393:

- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن الفضيل، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبة، فقال: هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية، إنما أمروا أن يطوفوا بها، ثم ينفروا إلينا فيعلمونا ولايتهم ومودتهم ويعرضوا علينا نصرتهم، ثم قرأ هذه الآية " واجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم.

- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد عن علي بن أسباط، عن داود بن النعمان عن أبي عبيدة قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) - ورأي الناس بمكة وما يعملون - قال فقال: فعال كفعال الجاهلية أما والله ما أمروا بهذا وما أمروا إلا أن يقضوا تفئهم و ليوفوا نذورهم فيمروا بنا فيخبرونا بولايتهم ويعرضوا علينا نصرتهم.

- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، ومحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال جميعا، عن أبي جميلة، عن خالد بن عمار، عن سدير قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) وهو داخل وأنا خارج وأخذ بيدي، ثم استقبل البيت فقال: يا سدير إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيعلمونا ولايتهم لنا وهو قول الله: " وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى ثم أوما بيده إلى صدره - إلى ولايتنا - ثم قال: يا سدير فأريك الصادين عن دين الله، ثم نظر إلى أبي حنيفة وسفيان الثوري في ذلك الزمان وهم حلق في المسجد، فقال: هؤلاء الصادون عن دين الله بلا هدى من الله ولا كتاب مبين، إن هؤلاء.. لو جلسوا في بيوتهم فجال الناس فلم يجدوا أحدا يخبرهم عن الله تبارك وتعالى وعن رسوله (صلى الله عليه واله) حتى يأتونا فنخبرهم عن الله تبارك وتعالى وعن رسوله (صلى الله عليه واله).

[24]. قرآن کریم، سوره حج، آیه 27.

[25]. این سخن همان چیزی است که وارثان ابراهیم (ع) گفتند، یعنی گروه خاصی از ذریه ابراهیم (ع) که برای خدا خالص شده بودند، زیرا ابراهیم (ع) آنان را به امر خدا در نزدیک بیت الحرام ساکن کرده بود تا امامان مردم باشند؛ همان امامانی که مردم را به حج و اقامه نماز ندا می دهند، یعنی دین خدا را بعد از پدرشان ابراهیم (ع) بپا می دارند؛ پس بر مردم واجب است که به نزد آنها بیایند، همچنان که در گذشته واجب بود به نزد پدرشان ابراهیم (ع) بیایند: (پروردگار ما، من بعضی از فرزندانم را در بیابانی غیر حاصل خیز در نزد خانه حرام تو ساکن نمودم تا نماز را بپا دارند؛ پس قلوب بخشی از مردم را عاشق آنها قرار بده و آنها را از ثمرات و میوه ها روزی بده تا بلکه سپاس گزار باشند) (ابراهیم/37).

در کافی (کلینی)، ج 1، ص 392 - 393 روایت شده:

(عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ إِمَامِ بَاقِرٍ (ع) بِهِ مَرْدَمٌ فِي حَالِ طَوَافِ خَانَةِ كَعْبَةَ نَظَرَ فِيهَا وَبِهِ فَضِيلٌ فَرَمُوهُ: (در زمان جاهلیت هم همین گونه طواف می کردند. آن ها فقط امر به طواف این کعبه شدند تا به سمت ما کوچ کنند و ما را از ولایت مداری و عشق شان باخبر کنند و یاری شان را بر ما عرضه نمایند). سپس این آیه را خواند: (فَاجْعَلْ أَفْتِدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ).

(الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الثُّعْمَانِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنِ إِمَامِ بَاقِرٍ (ع) شَنَيْدَمُ هَنَگَامِي كِه بِه مَكّه وَ اَعْمَالِ مَرْدَمِ نَگَاهِ مِي كَرْدِ فَرَمُوهُ: (کارهایی مانند کارهای جاهلیت است. آگاه باش به خدا قسم که امر به این کار نشده اند و امر نشده اند، جز این که چرک و زواید را از خود دور کنند و نذرشان را وفا کنند و از کنار ما بگذرند و به ما از ولایت مداری خود خبر دهند و نصرت و یاری شان را بر ما اهل بیت عرضه کنند)..

(عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ مِي كَوِيْدِ اَزِ اِمَامِ بَاقِرِ (ع) شَنَيْدَمُ دَر حَالِي كِه دَاخِلِ بَيْتِ اللّهِ الْحَرَامِ شُدّه بُوْد وَ مَن دَر حَالِ خَارِجِ شَدَن بُوْدَم، دَسْتَم رَا كَرَفْت وَ سَپِس بِه خَانَه خُدَا رُو كَرْد وَ فَرَمُوْد: (ای سدیر، مردم فقط به این امر شدند که به سمت این سنگ ها بیایند و دور آن ها طواف کنند و سپس نزد ما بیایند و ولایت مداری خود را به ما بگویند. این همان آیه قرآن است: ((من بخشنده هستم کسی را که توبه کرده و ایمان بیاورد و عمل شایسته کند و سپس راهنمایی و رهبری شود)) (طه/82)). سپس به سینه مبارکش اشاره کرده و فرمود: یعنی به ولایت ما رهبری شود. سپس فرمود: ای سدیر، پس آن ها که از دین خدا مانع می شوند را به تو نشان دهم؟ سپس به سمت ابوحنیفه و سفیان ثوری در آن زمان نگاه کرد که حلقه ای در مسجد تشکیل داده بودند؛ پس فرمود: این ها همان موانع دین خدا هستند که فاقد هدایت الهی و کتاب آشکارند. ای کاش ... در خانه های خود بنشینند که مردم این جا به سادگی بگردند و بچرخند و کسی را پیدا نکنند که درباره خدا و رسول (ص) به آن ها پیاموزد تا این که مردم به نزد ما بیایند و ما درباره خدا و رسولش (ص) به آن ها پیاموزیم)).

[26]. قرآن کریم، سوره نساء، آیه 165.

[27]. قرآن کریم، سوره غافر، آیه 11.

[28]. قرآن کریم، سوره طه، آیه 134.

[29]. قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه 56.

[30]. قرآن کریم، سوره بقره، آیه 282.

[31]. قرآن کریم، سوره کهف، آیه 110.